

همبستگی نمایندگان احزاب سیاسی آلمان با مردم ایران

کانون همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران/هانوفر ✖

در روز جمعه 28 اوت 2009 به دعوت کانون همبستگی با مبارزات مردم ایران - هانوفر، نشستی با شرکت نمایندگان سه حزب سیاسی آلمان و با حضور گروهی از علاقمندان در خانه کارگاه برگزار شد. موضوع جلسه، موضع احزاب حاضر در مجلس سراسری آلمان نسبت به ایران و بررسی راه‌های عملی همبستگی بین المللی با جنبش دموکراسی خواهی مردم ایران بود.

کانون برای شرکت در این نشست از هر پنج حزب حاضر در پارلمان آلمان، دوهفته پیش از آن دعوت کتبی به عمل آورده بود که دو حزب لیبرال (FDP) و دمکرات مسیحی (CDU) از حضور در این جلسه پوزش خواستند اما نمایندگان از احزاب «چپ‌ها»، «سبزها» و «سوسیال دمکرات» (SPD) در این نشست حضور یافتند. شرکت کنندگان عبارت بودند از:

از حزب سوسیال دمکرات، آقای Alptekin Kirici نایب رئیس این حزب در هانوفر؛

از حزب سبزها خانم Dorota Szymanska کاندیدای نمایندگی دوره‌ی آینده برای پارلمان آلمان؛

و از حزب چپ‌ها آقای Christian Vassenthin.

در ابتدا ضمن خوش‌آمد گویی به نمایندگان، پس از معرفی کانون و اعلام برنامه‌های آتی آن، فیلمی از وقایع اخیر ایران به نمایش درآمد که حاضرین را بسیار تحت تاثیر قرار داد. سپس یکی از اعضای کانون طی سخنانی با تشریح وضعیت کنونی ایران و اظهار نگرانی جدی در مورد خطر اعدام‌های جمعی و ضرورت همبستگی جهانی با جنبش آزادیخواهی مردم ایران، از نمایندگان خواست تا به اظهارنظر صریح در زمینه‌ی موارد مشخصی بپردازند. وی این مسایل را چنین عنوان نمود:

• به طور مشخص چه اقداماتی در همبستگی با جنبش مردم ایران می‌توان در هانوفر انجام داد؟

• با توجه به قطعنامه‌ای که دو حزب «سوسیال دموکرات» و «سبزها» در همبستگی با جنبش دموکراتیک در ایران برای تصویب به شورای شهر هانوفر پیشنهاد کرده‌اند، چه راه‌هایی برای طرح قطعنامه‌های مشابه

- در شوراهای دیگر شهرهای آلمان وجود دارد؟
- با توجه به اینکه بسیاری از دانشجویان ایرانی مقیم آلمان در تظاهرات بر ضد حکومت کودتا شرکت کرده‌اند و اکنون بازگشت آنان به ایران با خطراتی توأم است، چه اقداماتی میتوان برای ماندن و پناه گرفتن این دانشجویان در آلمان انجام داد؟
 - برای آنکه مسئله‌ی رعایت حقوق بشر به یک اصل اساسی در روابط آلمان با ایران تبدیل شود، چه اقداماتی ضروری است؟
 - چگونه میتوان جلوی معاملات شرکت‌هایی همچون زیمنس را - که تکنولوژی تعقیب و سرکوب مخالفان را در اختیار دولت ایران قرار می‌دهند - گرفت و با این گونه شرکت‌ها چه میتوان کرد؟
 - آیا میتوان از دادن ویزا به احمدی‌نژاد و دیگر سران حکومت کودتا برای سفر به کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا جلوگیری کرد؟
 - چه اقداماتی در زمینه‌ی اعزام یک هیات بین‌المللی برای بازدید از زندان‌های ایران میتوان انجام داد.

سپس نمایندگان سه حزب ضمن تشریح نظرات خود، به سئوالات حاضرین پاسخ دادند.

آنان از همه‌ی خواسته‌های مطرح شده توسط کانون و حاضرین در دفاع از مبارزات مردم ایران حمایت کرده و تعهد نمودند که این درخواست‌ها را به سطوح بالاتر حزبی منتقل کنند. آقای کیرجی قول داد که شخصا موضوع ارسال طرح حمایت از جنبش دموکراسی خواهی در ایران را به شوراهای شهرهای دیگر آلمان دنبال کند و از آنان بخواهد تا طرح‌های مشابهی را به تصویب برسانند. او و سایر نمایندگان احزاب همچنین از تشکیل گروه کاری مشترکی با حضور نمایندگان کانون همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران-ها نوfer استقبال کردند. این گروه قرار است موضوع چگونگی پیشبرد راه‌های مشخص برای همبستگی و همیاری با مبارزات مردم ایران را بررسی و پیگیری کند.

ظلم آشکار به جنبش مردم ایران

جنبش عمومی مردم ایران از یک سو زیر ضربات بیرحمانه نظام حاکم است و از سوی دیگر رهبری مناسب خود را پیدا نکرده است. از اینرو بکار بردن روشهایی که خشونت نظام را خنثی کند و شفاف کردن خواسته های جنبش که به مشخص کردن رهبری آن خواهد انجامید از مهمترین وظایف ایرانیان بخصوص نیروهای آزادیخواه، استقلال طلب و دمکرات جامعه ایرانی با هر طرز فکر و اندیشه ای، میباشد.

خامنه ای در سخنان چندی پیش خود گفت: "عده ای ظلم بزرگی را که پس از انتخابات به مردم و نظام اسلامی شد و هتک آبروی نظام در مقابل ملت ها را نادیده می گیرند و مسئله کهریزک یا کوی دانشگاه را قضیه ای اصلی قلمداد می کنند، اما این یک ظلم آشکار است." منظور خامنه ای از "ظلم بزرگ" تظاهرات و اعتراض های گسترده به نتیجه ای اعلام شده ای انتخابات و تقلبی دانستن آن از سوی آقایان موسوی و کروبی بود. او همچون گذشته حفظ نظام را از اوجب واجبات میدانند و چه چیز بیشتر از تقلبی خواندن انتخابات، خصوصا که تقلب از سوی رهبر صورت گرفته باشد، میتواند آبروی نظام را در افکار عمومی ببرد؟ اما میزان و درجه بالای جنایات رژیم ولایت فقیه در خیابانها و زندانها و بازداشتگاهها باعث شده است که در دو ماه اخیر بیشتر نیروی مخالفان صرف افشاگریهای جنایات مختلف شود. این امر البته بسیار مهم و شایان تحسین است و باید دانست که هر دفاع از حقی و هر افشاگری ضربه ای محکم بر این رژیم است. اما این نکته مهم نباید فراموش شود که این جنایات نتیجه وجود این نظام است و نپرداختن به ساختار نظام و واقعیت حقیقی و حقوقی آن و محدود کردن اعتراضات تنها به افشای جنایات رژیم، جنبش را تقویت نخواهد کرد. و دقیقا آنچه خامنه ای ظلم بزرگ میدانند، یعنی نظام متقلب، فاسد، دروغگو و جنایتکار باید به آن پرداخت. اما بعد از عقب نشینی قابل پیش بینی هاشمی رفسنجانی در مقابل خواسته های رهبری، متاسفانه از سوی آقایان کروبی و موسوی اکنون دیگر سخنی از ابطال انتخابات گفته نمیشود.

آقای کروبی در آخرین سخنان خود با تکرار این ادعا که هنوز جمهوری از این نظام باقی مانده میگوید:

"نگران وارد شدن خدشه به جمهوریت نظام است، نگران این هستیم که جمهوریت از نظر محتوایی به مرور حذف شده و تنها یک چیز صوری و ظاهری از آن باقی بماند. اکنون وضع به گونه ای است که دستان

خالی است و دیگر در موضع قدرت نیستیم تا بتوانیم از بازداشت ها و برخوردها ممانعت کنیم و تنها می توانیم به چانه زنی بپردازیم. ... متاسفانه هنوز نتوانستیم اوضاع بعد از انتخابات را ساماندهی کنیم که امیدوارم با تدبیر مسئولان و به ویژه تلاش های مسئولان قضایی هرچه سریعتر به سمت آرامش حرکت کرده و تمام زندانیان حوادث اخیر آزاد شوند. حوادثی که روی داده نشان می دهد که روزهای سختی را پیش رو داریم ولی باید در راستای فکر و اندیشه که بدان اعتقاد داریم ایستادگی کنیم و به تقویت کار تشکیلاتی و فردی بپردازیم." آقای خاتمی نیز بار دیگر تصریح کرد: «برخلاف آنچه این روزها با دروغ و تهمت و کینه توزی گفته میشود، من همیشه تلاش کرده ام تا از حضور دین در عرصه سیاست دفاع کنم و هنوز هم معتقدم چارچوبها و بنیانهای نظامی که در انقلاب و با هدایت امام به وجود آوردیم درست و راهگشاست و باید خطاهایمان و اشکالاتی را که به وجود آمده و ذاتی آن نیست رفع کنیم". ...» به هر حال در عرصه حیات اجتماعی ما براساس همان جوهره دینی و اسلام خودمان که در قانون اساسی هم منعکس است مردم را حاکم بر سرنوشت خود می شناسیم و این را نیز با خدا باوری سازگار میدانیم و معتقدیم که خداوند چنین خواسته است" از سوی دیگر نیز آقای حسین موسوی در بیانیه آخر خود آورده است:

"برخلاف آنچه دستگاههای تبلیغاتی دولتی سعی در القای آن دارند، این ما هستیم که بازگشت اعتماد و آرامش به فضای جامعه را خواهیم و این ما هستیم که از هر اقدام تندروانه و خشن امتناع می کنیم. ما خواسته هایی بسیار روشن و منطقی داریم. ما حفظ جمهوری اسلامی را می خواهیم، و تقویت وحدت ملی، و احیای هویت اخلاقی نظام و بازسازی اعتماد عمومی به عنوان اصلی ترین مولفه قدرت ساختار سیاسی کشور جز با پذیرش حق حاکمیت مردم و کسب رضایت نهایی آنان از نتایج اقدامات حکومت، و شفافیت در تمامی اقدامات از طریق اطلاع رسانی مستمر ممکن نیست... قانون اساسی ما پر از ظرفیتهایی است که هنوز به فعلیت نرسیده اند؛ مسئولان گاهی با این حقیقت به گونه ای برخورد می کنند که گویی به عنوان امری مستحب می خیرند همچنان استفاده های بیشتری از ذخائر قانون اساسی ببرند. نه! هرگز چنین نیست. آنها مکلفند که این ظرفیتهای آن هم تمامی این ظرفیتهای را به فعلیت برسانند. قانون اساسی مجموعه ای یکپارچه است و نباید بر روی بخشهایی از آن که منافع اشخاص و یا گروههایی خاص را تامین می کند به صورت اغراق آمیز تاکید شود و بخشهایی دیگر که حقوق مردم را دربر گرفته است معطل باقی بماند، یا ناقص به اجرا درآید."

اما این گفته ها با سخنان آقای خاتمی طی 8 سال در مقام ریاست جمهوری کوچکترین تفاوتی ندارد. چرا آن تجربه موفق نشد؟ با اینکه

اصلاح طلبان مجلس و ریاست جمهوری را نیز در دست داشتند، چرا و چگونه در پایان آن تجربه آقای احمدی نژاد به مقام ریاست جمهوری رسید؟ و بالاخره اینکه چگونه "طرفیت های قانون اساسی" در جهت تکوین قدرت مطلقه رهبر و نیروهای سرکوبگر مافیائی قرار گرفته است؟

تکرار "کمدی و ملال آور" این سخنان که تجربه خود را در طی این سالیان پس داده اند این سؤال را مطرح میکند چرا آقای موسوی و کروی این قانون اساسی را که در بدترین شرایط اختناق بر ملت ایران تحمیل شد را میثاق ملی میپندارند؟ چرا این قانون اساسی، نظام جمهوری اسلامی و خمینی و میراث فکری او مقدس است؟ و بالاخره چرا جنبش مردم ایران باید در این چارچوب کهنه و بسته عمل کند؟ آقای موسوی برای برون رفت از بحران کنونی 9 پیشنهاد میدهند. پیشنهاد اول او "تشکیل گروه حقیقتیاب و حکمیت مورد قبول همه ذینفعان در مورد انتخابات دهم ریاست جمهوری و رسیدگی به تخلفات و تقلب های انجام گرفته و اعمال مجازات برای خاطیان" است. در اینجا تنها به پیشنهاد اول ایشان بپردازیم زیرا بقیه پیشنهادات بستگی به موفقیت در اولی است. و اوصولا بقیه پیشنهادات خواننده را بیاد طرح دوقلوی آقای خاتمی در دوران ریاست جمهوری اش می اندازد، همان طرحی که بنا بود طبق آن هم قانون انتخابات و هم قانون مربوط به فعالیت احزاب اصلاح شوند و با وجود در دست داشتن دو قوه موفق به تصویب هیچیک از آن دو طرح نشدند. حال اگر به پیشنهاد اول که مربوط به انتخابات اخیر ریاست جمهوری است باز گردیم باید گفت چرا ایشان دیگر صحبت از ابطال انتخابات نمیکند و بلکه میخواهند کمیته ای تشکیل شود که حقیقت را کشف کند. ایشان نمیگویند این شورای حکمیت چگونه ایجاد شود و چگونه با رهبری و شورای نگهبانی که تمامی طرفیت خود را برای تقلب بکار بردند کار کند. مگر ایشان در همان عصر انتخابات بدرستی نگفتند که در انتخابات پیروز شده است و هر نتیجه دیگری اعلام شود نشان از تقلب دارد. چرا عقب نشینی و به چه امیدی. به امید اینکه به چانه زنی با این حاکمیت ادامه داده شود و چند پیروزی کسب گردد. اینجاست که به اهمیت سخنان خامنه ای پی میبریم. همانند جریان قتلهای زنجیره ای او حاضر خواهد بود چند نفر را هم بخاطر جنایات کهریزک زندانی و یا حتی قربانی کند، - در حال پایان دادن به این مقاله بودم که فیلم رسیدگی به تخلفات در کهریزک از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد که هدف از آن آرام کردن جو است شاهی بر ادعای من است- اما خامنه ای هرگز زیر بار ظلمی که به نظامش بشود نخواهد رفت. بر خلاف نوشته های برخی، برای خامنه ای ظلم بزرگ نه افشای جنایاتها بلکه تقلبی دانستن انتخابات بود.

اگر چنین تقلبی بزرگ از سوی او قبول شود از اسلامیت و جمهوریت برای نظامش چه باقی میماند؟ و اصولاً چگونه خواهد توانست به حکومتش ادامه دهد. رهبری که تا اینحد خود را وارد بازی تقلب و دفاع از احمدی نژاد کرده است که حتی برای اینکه رئیس جمهوری منتخبش بتواند کابینه تشکیل دهد مجبور است به مجلس فشار وارد کند تا وزیران مورد تأیید قرار گیرند. در این رابطه باهنر نایب رئیس مجلس فرمایشی می گوید : «به هر حال همه چیز به خیر گذشت و پیام رهبری بود که نقش مهمی در این زمینه ایفا کرد. در زمان شمارش آرا فضا را این طور می شد دید که اگر توصیه رهبری نبود احتمال داشت که 8 الی 9 نفر از وزرا رای نیاورند و این آغاز خوبی برای دولت نبود. تیزبینی رهبری باعث شد که چنین اتفاقی نیفتد و در مجلس تغییر تحلیل ایجاد شود».. (ایسنا ۱۳ شهریور 1388) آقای منتظری درست میگویند این نظام نه اسلامی است و نه جمهوری. اما انگاراصلاح طلبان این واقعیت بزرگ را نمیخواهند ببینند. واقعیت این است که این نظام متکی بر نوعی از شریعت و فقه اسلامی، تنها به پول نفت و دستگاه سرکوب تکیه دارد. ظلم بزرگ این است که نپذیریم که جنایتهای انجام شده در ماههای اخیر همچون جنایات انجام شده در این سی سال اخیر ناشی از طبیعت این نظام است و بقول آقای بنی صدر نظام ولایت فقیه یک نظام برده داری است و در آن امکان آشتی بین حاکمیت مردم و فقیه مطلقه وجود ندارد.

جنبش عمومی مردم ایران از یک سو زیر ضربات بیرحمانه نظام حاکم است و از سوی دیگر رهبری مناسب خود را پیدا نکرده است. از اینرو بکار بردن روشهایی که خشونت نظام را خنثی کند و شفاف کردن خواسته های جنبش که به مشخص کردن رهبری آن خواهد انجامید از مهمترین وظایف ایرانیان بخصوص نیروهای آزادیخواه ، استقلال طلب و دمکرات جامعه ایرانی با هر طرز فکر و اندیشه ای، میباشد. به گمان نگارنده نظام جمهوری اسلامی مرده است و دست مسیحایی نیز قادر به زنده کردن آن نمی باشد. ملت ایران خواستار استقلال و آزادی است، خواستار نبودن خشونت و پاس داشتن حقوق انسان و منزلت بشر است، خواستار عدم دخالت نهاد دینی در امر دولت و پایان دادن به حکومت به اصطلاح فقهاست. از اینرو شعار استقلال، آزادی جمهوری ایرانی شعار مناسبی برای این جنبش است زیرا این جنبش با استعانت از مبارزات اجتماعی مردم ایران و جهان و بویژه در امتداد و راستای سه حرکت بزرگ تاریخ معاصر ایران، یعنی جنبش مشروطه، ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب 57 و تکمیل کننده آنها قرار میدهد.

جنایاتی که هیچگاه فراموش نمیشود!

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۸ شهریور ۱۳۸۸ - ۳۰ اوت ۲۰۰۹

به مناسبت بیست و یکمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی به دست رژیم اسلامی

افشای شمه‌ای از شکنجه‌ها و جنایتهای حکومت اسلامی در مورد عده‌ای از بازداشت‌شدگان تظاهرات حوطلبانه و آزادیخواهانه مردم در ماه‌های اخیر، داغ دردمندان، بازماندگان و همه آزادیخواهان را تازه کرده است.

هر روز به یمن حساسیت و پیگیری خانواده‌ها، نهادهای مدنی و سیاسی و رسانه‌های مستقل، گوشه‌ای دیگر از وحشیگری‌ها و تبهکاری‌های حکومتگران در زندان‌های پنهان و آشکار، از زکهریزک تا اوین، برملا میشود. چنان که برخی از عناصر و وابستگان حکومتی نیز ناگزیر به اذعان به بخشی از این اتفاقات میشوند.

جنایتهایی که در ایام اخیر فاش شده و میشوند، در واقع، آخرین نمونه‌ها و نشانه‌ها از رشته جنایات دهشتناکی است که کارنامه استبداد مذهبی حاکم، در طول حیات شوم سیساله‌اش، را انباشته ساخته است. رژیم جنایت‌پیشه جمهوری اسلامی، از همان اوان استقرار خویش چوبه‌های دار را برپا کرده، شکنجه‌ها را گسترش داده، اعدام‌های خیابانی را مرتکب شده، قتل‌های زنجیره‌ای مخالفان و معترضان را سازماندهی کرده، و ... در این میان، آنچه که به درستی از سوی بازماندگان، نهادهای مدافع حقوق بشر و اپوزیسیون دموکرات و چپ، «فاجعه ملی» و جنایتی بزرگ علیه بشریت نامیده شده است، کشتار دست‌جمعی زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ است.

در آن تابستان خونبار، به فرمان شخص خمینی و بر پایه طرحی از قبل تدارک شده، هزاران تن از زندانیان سیاسی که به جرم دفاع از آرمان‌ها و عقاید خویش در بیدادگاه‌های خود رژیم محکوم به حبس شده

بودند و در حال گذراندن دوران حبس بودند و یا حتی دوره محکومیت‌شان سپری گشته بود، به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. رژیم حاکم در پی پایان جنگ ویرانگر هشت ساله، درصدد «حل مسئله زندان» و یا تخلیه و «جارو کردن» زندان‌ها بود، و میراث‌خواران خمینی هم می‌خواستند که در زمان حیات «امام»‌شان، این کار را به انجام رسانند. طرح این جنایت بزرگ و بی‌سابقه، در تابستان 67، مرحله به مرحله به اجرا گذاشته شد. پس از قطع ملاقات‌ها و هرگونه ارتباط با بیرون از زندان، بعد از جلسات کوتاه سوال و جواب چند دقیقه‌ای در برابر «هیات مرگ»، زندانیانی که بنا به تشخیص این هیات «سرموضع» شناخته می‌شدند، همگی به بیرحمانه‌ترین شکلی اعدام شدند. بسیاری از آنها، به صورت جمعی، در مکان‌های ناشناس به خاک سپرده شدند و خاک «خاوران» هم که جان شریف تعدادی از این جانب‌اختگان را در برگرفته است، تنها در اثر پیگیری و همت خانواده‌های اعدام شدگان کشف و آشکار شده است.

با گذشت بیش از دو دهه از این جنایت هولناک، پرونده آن همچنان گشوده است؛ هنوز ابعاد کامل این فاجعه بزرگ، نام و نشان همه جانب‌اختگان در آن مقطع روشن نیست، گورهای دستجمعی بسیاری هنوز ناشناخته مانده و آرامگاه قربانیان نامعلوم است، هنوز ناگفته‌های زیادی درباره چگونگی سازماندهی و اجرای این جنایت دهشتناک وجود دارد. گذشته از اینها، هنوز بسیاری از طراحان، آمران و عاملان این کشتار وسیع، در رده‌های مختلف حکومتی، باز هم مصدر کارند و جنایت‌های دیگری را نیز مرتکب می‌شوند. اینان با حمایت و هدایت رهبر رژیم، در پی سرکارآمدن دولت امنیتی- نظامی احمدی نژاد، دست بازتری هم برای ارتکاب جنایت و سرکوبگری یافته‌اند. اینان حتی به رذیلانه‌ترین شیوه‌ها می‌کوشند که از حضور خانواده‌های بازماندگان بر خاک عزیزانشان جلوگیری کرده و خاوران، این سند آشکار جنایت رژیم، را نیز تخریب کنند.

اما بر خلاف تصورات گردانندگان رژیم، این جنایات هیچ گاه از خاطره‌ها محو نخواهد شد. بذرهایی که این اعدام‌شدگان، با نثار هستی خویش در راه آزادی و عدالت، بر خاک این سرزمین پاشیده‌اند، سرانجام بارور خواهد شد. بازماندگان و یاران آنان و همه آزادیخواهان، روشن شدن حقایق و اجرای عدالت در مورد این جنایت بزرگ و دیگر جنایات و سرکوبگری‌های حکومت اسلامی را پی گرفته و از پای نخواهند نشست. همان طور که برآمد اخیر جنبش دمکراتیک و آزادیخواهانه مردم در ماه‌های گذشته نیز گواهی می‌دهد، به رغم همه فشارها و صدمات، مبارزات حق‌طلبانه و آزادیخواهانه توده‌های مردم، در اشکال گوناگون ادامه خواهد یافت. این مبارزات با برچیدن بساط ننگین این حاکمیت

سیاه و استقرار نظامی لائیک و دموکراتیک و مبتنی بر عدالت اجتماعی، نقطه پایانی بر این رشته طولانی ستمگری و جنایت خواهد نهاد. در بیست و یکمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی، یاد و نام این جانبختگان راه آزادی و عدالت را باری دیگر گرامی می‌داریم. با اعلام همدردی و همبستگی با خانواده‌های داغدار، فرزندان، همسران، پدران و مادران اعدام‌شدگان سال 1367 و دیگر جانبختگان این راه، از تلاش‌ها و پیکارهای مستمر آنان برای پیگیری پرونده‌های جنایات رژیم اسلامی و دادخواهی و تحقق عدالت، کاملاً حمایت می‌کنیم. تلاش در این مسیر، جزئی جدائی ناپذیر از مبارزات مردم برای آزادی و استقرار دموکراسی و عدالت در ایران است که ما نیز به سهم خود برای آن میکوشیم.

در زمانه پروانه‌ها* - برای مریم باقی و مهدیه محمدی

اما می‌ترسم آفتاب سوزان پره‌های سرگردانی این زنان را بسوزاند و پروازشان را نیمه تمام بگذارد. و برای رهایی از این خیال هولناک برمی‌خیزم و عزم جزم می‌کنم که پروانه‌های شهرم را تنها نگذارم.

تصویر اول: ظهرهای شلوغ هفته نامه شهروند، هفت - هشت نفری پشت میز بزرگ اتاق تحریریه می‌نشستیم و آماده خوردن ناهار می‌شدیم. صدای برهم خوردن قاشق به بشقاب‌ها که تنها صدای اتاق می‌شد، به ناگاه متوجه سردبیر می‌شدیم که هنوز قاشق برنداشته و نظاره گر ناهار خوردن ما نشده است. تا می‌آمدیم بپرسیم که «آقای قوچانی چرا نمی‌خورید؟»، سردبیر سر به سمت اتاقی دیگر می‌چرخاند و با صدای بلند نام کسی را صدا می‌زد: «مریم خانم بیا...» و اینجا بود که می‌فهمیدیم محمد قوچانی به احترام همسرش مریم باقی و در اشتیاق همراهی او منتظر مانده است. تازه، آمدن مریم هم کافی نبود که باید اولین لقمه را او برمی‌داشت و دومین لقمه را محمد. و این تنها يك نشانه بود از احترام و عشق آن دو که ما نشانه‌هایی دیگر را هم به وفور دیده بودیم.

تصویر دوم: حضور همیشگی احمد زیدآبادی در تحریریه فرصتی مغتنم بود برای همکلامی و طرح پرسش از او. اما حضورش در تحریریه يك چاشنی ثابت هم داشت و آن زمانی بود که گوشی تلفن را برمی داشت تا تماسی با خانه بگیرد و حال و احوالی از همسر و فرزنداناش جویا شود و احيانا فهرست خرید سر راه را پر کند. آنوقت موعد گوش ایستادن ما بود بر این مکالمه. احمد با همان لهجه شیرین سیرجانی و با خونسردی زایدالوصفی که بر صدایش نشسته بود برای سبک تر کردن کارهایی که باید انجام دهد، چانه می زد. آنقدر این چانه زدنها شنیدنی بود که ما کار را رها می کردیم و دست را عصای چانه کرده و سر به سمت احمد برمی گردانیدیم. مکالمه که تمام می شد، به او می گفتیم که «دکتر چرا اینقدر چانه می زنی؟ هرکاری که خانم می گوید را باید انجام دهی..» و او با همان بیان شیرین سیرجانی می گفت: «هنوز مانده تا بفهمید این صحبت ها ربطی به چانه زدن ندارد و پر از دوست داشتن است. من و مهدیه زبان دوست داشتن خاص خودمان را داریم.»

تصویر سوم: آفتاب سوزان ظهر تابستان بر تهران می تابد، کمتر عابری در زیر این آفتاب سوزان می ایستد و همه در تقلای رسیدن به سایه و ادامه مسیر در خنکای کاذب آن هستند. در این داغی ذوب کننده که حتی آسفالت خیابان هم زیر پایت نرم شده است، اگر گذرت به دادسرای انقلاب تهران بیافتد زنانی با چهره های آشنا را در گوشه ای ایستاده می بینی که گاهی برای زدودن گرما، بطری آب بر سر خالی می کنند و اگر قصد کنی که لحظه ای بایستی و نظاره شان کنی، خواهی دید که گه گاه ماموری کریه منظر به سراغشان می رود و ناسزا آوارشان می کند و بعد به داخل ساختمان باز می گردد تا گرمای لحظات بیرون مانده را به خنکای درون اتاق خود ببخشد. زنان اما همچنان در خیابان ایستاده، زیر آفتاب ذوب کننده تابستان که آسفالت زیر پایت هم نرم شده است...

مریم و مهدیه هم در میان این زنان هستند. گونه هایشان را آفتاب داغ سوزانده و دیدگان شان را دوری اجباری از همسر نمناک کرده است. آخر مگر احمد و محمد اجازه می دادند که مشتی دون مایه با مهدیه و مریم درشت گویی کنند؟ و امروز، در غیاب احمد و محمد آن دو آماج هتاکي محتسبان غیرمنصف هستند و هر درشت گویی را به جان می خرند تا مگر خبری از زندانی خود بگیرند و مرهم دل خویش سازند. و چقدر مریم و مهدیه به هم شبیه اند... روزگار نوجوانی و جوانی در زندان به ملاقات پدر می رفتند و در دادسرا سرنوشت پرونده پدر را پرس و جو می کردند و امروز برای همسر تقلا می کنند و به اجبار هم کلام

دون مایگان افسارگسیخته می شوند. مریم و مهدیه امروز خوشنودی حکومتی را تحمل می کنند و ما چه خوش خیالانه می کوشیم تا این حکومت، چاره ای برای رفع خشونت خانگی علیه زنان این دیار بیاندیشد.

تصویر چهارم: این روزها مریم و مهدیه را که می بینم و حرف ها و گلایه های همسران زندانیان را که می شنوم، نگرانی بر نگرانی آوار می کنم. نگرانی برای زنانی که همچون پروانه از گوشه ای به گوشه دیگر این شهر جهنمی می روند و دلشان تنها با یک خبر کوتاه سلامتی و یک تماس کوتاه تلفنی آرام می گیرد. من اما می ترسم آفتاب سوزان پره های سرگردانی این زنان را بسوزاند و پروازشان را نیمه تمام بگذارد. و برای رهایی از این خیال هولناک برمی خیزم و عزم جزم می کنم که پروانه های شهرم را تنها نگذارم.

* نام کتابی نوشته خولیا آوارز که زندگی خواهران میرابال را که توسط دیکتاتوری دومینیکن به قتل رسیدند توصیف می کند

ماجرای زنده به گوری مطبوعه ما

حالا من هیچ محدودیت و معذوریتی برای نوشتن ندارم. می توانم همه چیز را بنویسم، همه آنچه را که در هفته های گذشته می خواستم بنویسم و نتوانستم بنویسم. مگر نه آن است که نوشته من دیگر اسباب بریدن نان همکارانم نخواهد شد. حالا می توانم راحت بگویم که.....

همیشه بعد از آنکه آنها مطبوعه مان را زنده به گور می کنند، بعد از آنکه آقایان مطبوعه مان را بی سروصدا در تابوت می گذارند و تابوت را چارمیک در خاک، بعد از آنکه روی تابوت مطبوعه مان و کالبد چارمیک شده آن را درحالی که هنوز تقلایی هم دارد نه با خاک که با سیمان و آب می پوشانند تا مبادا راهی برای نفس کشیدن و بازگشت او گشوده بماند، بعد از آنکه آنها خسته از قتل و کفن و دفن رسمی و پردردسر یک مطبوعه به خانه هایشان می روند تا رزق حلال در دهان بیچاره فرزندان شان بگذارند، بعد از آنکه محکم شد سیمان و آب بر سر جنازه آن مطبوعه شهیدی که البته در قبر هنوز نفس می کشد

و تقلایی دارد، و بعد از آنکه آنها با خیالی راحت و نفسی مطمئن از آن سیمانی که آبدیده شده و جنازه ای که دیگر نفس نمی کشد سر بر بالین گذاشتند، بعد از آنکه آنها پلک بر پلک گذاشتند و برای استراحت و تجدید قوا، به خواب رفتند و چشمان خود بستند غافل از آنکه تفاوتی نیست میان گشوده یا بسته بودن دوچشمی که مبتلا به کوری مزمن نمی بیند دست تقدیر تاریخ را که روزی کنار می زند آن سیمان آبدیده را و از خاک بیرون می کشد آن متبوعه شهید را و می شکافد کالبدش را که روزی در قبر تقلای زندگی داشته و می یابد اثر انگشت یکایک آمران و عاملان آن زنده به گوری را و می نشاند در جایگاه مستحق خود هم آنها را که در عصر سیاهی کارشان بود زنده به گوری مطبوعات و هم آن مطبوعه ای را که در عصر سیاهی زنده به گور شد و به یادگار گذاشت این تصویر را برای آیندگان که «چه تاوانی داشته است روزگاری تمنای آزادی»، بعد از آنکه ...

سخن به حاشیه رفت. بعد از همه اینها، بعد از این داستان زنده به گوری که تصویر آن در این سالها برای ما تصویری تکراری شده است، بعد از آنکه مطبوعه کاغذی ما در خاک شد، به خانه که می آیم، تازه نوشتنم می آید. گویی سدی بوده است که تازه شکسته و فوران ناگفته هاست که تازه اجازه انتشار می یابند. تا روزنامه مان زنده است، صدای غریبی است همیشه که در گوشم می خواند: ننویس، که اگر بنویسی مدعی العمومی همچون خدایان تندخوی، نشسته، منتظر بهانه ای است، که نوشته ای را بهانه بریدن نان عده ای کند و مباد که نوشته تو طعمه مقصود او باشد و سکوت هم چه بسا فضیلتی است اگر قرار است فریاد و گردش قلم تو بر کاغذ، حلقه ای شود به دست محتسب بدطینت که آن را بر گردن حیات روزمره دهها خانواده بیاندازد و اگر قرار است که قلم تو به جای آنکه بر فرق استبداد کوبیده شود، کمانه کند و بر سر دوستان و همکارانت آوار شود.

اینچنین است که : روزنامه مان زنده است اما گویی که من مرده ام. سکوت می کنم و نمی نویسم. گاه می شود که ننوشته هایت آنقدر انبار می شود برهم که احساس می کنی زیر بار آن ننوشته ها، خودت داری خفه می شوی. به نفس نفس می افتی. باری اما احساس خفگی رهایت نمی کند که تازه از راه رسیده شیخی، بر مسند قوه قضا می نشیند و به طرفه العینی از آن دستگاه قضا حکم توقیف و قتل مطبوعه ات صادر می شود. رها می شوی و نفس راحتی می کشی. گویی آن قاضی نورسیده دلش به حال همچو تویی سوخته و خواسته است به این طریق بند از دل و قفل از دهان تو بگشاید. که بعد از آن دیگر تو مسبب بریدن نان کسی نخواهی شد و ناخواسته شریک جرم میرغضب خواهی بود. روزنامه ات را زنده به گور کرده اند و تو بهانه اش نبوده ای. حالا تو بی دغدغه

می توانی از دغدغه هایت بنویسی. آن قاضی القضاات عادل به شکرانه نشستن بر آن صندلی عریض و طویل و پربهای ریاست شاید که خواسته است در شادی خود تو را هم شریک کرده باشد و با صدور این حکم، یک چندی قلم تو را نیز مجال دهد تا از غلاف درآید، که دلت نیوسد از خفه ماندن و دستت نشکند از ننوشتن. که بنویسی آنچه را که در دو ماهه گذشته هوس نوشتنش انقدر در دلت آبه کرد که آخر سر ترکیدی. شاید او خواسته است حالا که به نانی رسیده است و نوایی، تو را نیز سرخوش ببیند.

غصه ات چیست؟ روزنامه ای را زنده به گور کرده اند به سان ذبحی در پای قاضی القضااتی. ذبح در پای تازه رسیده یک سنت است برای ما. این که امری مرسوم است. البته ملاک و معیار برخی با ملاک و معیار برخی دیگر فرق می کند. یک جا مرغ و خروس را به پای تازه رسیده سر می برند و یک جا نیز چه بسا زن و مرد را. برای قاضی القضااتی تازه رسیده نیز چه ذبحی شیرین تر و پرمعنا تر از زنده به گور کردن مطبوعه ای که یک چندی فریاد عدالت خواهی اش گوش اصحاب قدرت را کرده بود و آزارشان می داد.

قاضی القضااتی نو آمده است تا خود میزان عدالت باشد. آیا نباید که همگان عقربه های عدالت سنج خود را با او همساز و کوک کنند. شاید او بگوید که شکستن آدمیان در زندان و گرفتن اعتراف دروغ از آنها زیر فشار، سنتی نبوی است. کسی را اعتراضی هست؟ شاید او بگوید که عدالت حکم می کند امثال قوچانی و زید آبادی و لیلار و عطریانفر و هر نویسنده و روزنامه نگاری به جای آنکه بت استبداد را بشکنند خود را بشکنند. مگر عدالت جز آن است که قاضی القضاات ما می خواهد؟ شاید او در مقام قاضی القضاات بر این اعتقاد باشد که معیار عدالت زیر سوال نرفتن منافع ارباب قدرت است و نه زیر سوال رفتن حقوق و کرامت انسانی. کسی را اعتراضی هست؟ نکند کسی مدعی است که چنین برخوردها و دادگاهها و اعتراف گیریهایی و امثال آنچه که در کهریزک و اوین و هزار جای ناشناخته دیگر گذشته و می گذرد برخلاف سنت نبوی است؟ نکند که کسی این رفتارهای به حق با مجرمان و اراذل و اوباش و خس و خاشاکی که به دنبال کودتا علیه حکومت از طریق انتخابات بودند را می خواهد به جای آنکه در سنت نبوی مان جستجو کند با سنت امویان قیاس کند!

نکند که کسی مدعی است در این دادگاههای دسته جمعی و نمایشی، حقی از حقوق اولیه متهمان نادیده گرفته شده است؟ زیر سوال بردن آنچه در کهریزک اتفاق افتاده است، شک بردن به آنچه که عمل بر اساس حق و حقیقت بوده است و تشکیک وارد کردن بر عدالت نظامی که چشم جهانیان و حق طلبان جهان را از تابندگی خود کور کرده است، گناهی

نیست که از کنار آن بتوان گذشت. دیدید که قاضی القضاات ما به شکرانه نشستن بر صندلی قضا و در سپاس گویی خدایگان خود، در آغاز کار و به عدالت، دستور زنده به گوری مطبوعه ای را داد که اهل چنین تشکیک هایی بود؛ مطبوعه ای که بر آنچه در بازداشتگاههای ما براساس حق و عدالت گذشته و می گذرد تشکیک وارد کرده و همصدا با بیگانگان، رافت اسلامی حاکم در اوین و کهریزک و دیگر بازداشتگاههای وطنی را زیر سوال برده بود.

شیخ صادق لاریجانی قاضی القضاات مملکت ما شده و از قضا پا قدمش نیز نیکو بوده است. روزنامه ما را زنده به گور کردند. چرا باید قصه غصه بسرایم؟ مگر نه آن است که به لطف این پا قدم نیکو و آن زنده به گوری عادلانه، حالا من هیچ محدودیت و معذوریتی برای نوشتن ندارم. می توانم همه چیز را بنویسم، همه آنچه را که در هفته های گذشته می خواستم بنویسم و نتوانستم بنویسم. مگر نه آن است که نوشته من دیگر اسباب بریدن نان همکارانم نخواهد شد. حالا می توانم راحت بگویم که مطبوعات تنها قوه ای بود که به عنوان رکن چهارم در جمهوری اسلامی نمی شد با انتصاب و زدوبند و دستور و ایجاد نمایندگی ولی فقیه آن را به صورت کامل مدیریت و اداره کرد و از این رو دولت کودتا آن را نمی توانست تحمل کند. نهادن سانسورچی در چاپخانه، کار یک شب و یک هفته و یک ماه است. دوام نمیتوان داد به آن. کار را باید که یکسره می کردند و برای ما هم دور از انتظار نبود. دهانی که بسته نمی شود را با خاک باید پر کرد. روزنامه ای که صدایش کوتاه نمی شود را زنده به گور باید کرد. بدین ترتیب روزنامه اعتماد ملی آخرین خاکریزی بود که توسط کودتاجیان فتح شد. اگرچه آنها آنقدر خائف شده بودند که بقیه مطبوعات را حتی از انتشار خبر این زنده به گوری نیز منع کنند. البته مگر ما حق داشتیم خبر کشتن آدمیان را در خیابان و سلول و سوله در روزنامه مان منتشر کنیم که حالا بقیه روزنامه ها حق داشته باشند خبر کشتن یک روزنامه را کار کنند. آدم کشتند که صدایش را کوتاه کنند و روزنامه بستند نیز که صدایی را خفه کرده باشند. همه چیز حساب شده پیش می رود. آسوده بخوابید که دولت کودتا بیدار است! اما به راستی آنکه می ترسد می ترسانند.

پرونده جمهوری اسلامی در دادگاه بین المللی جنایی لاهه باز شد

روز ۲۸ آگوست کنفرانس مطبوعاتی و تظاهرات صد چهره و هزاران تن شکنجه شده در مقابل دادگاه بین المللی جنایی لاهه با موفقیت برگزار شد.

در کنفرانس مطبوعاتی فرشاد حسینی، مینا احدی، شیوا محبوبی، فریده ارمان، اکرم بیرانوند و فرشته مرادی شرکت کرده و جنایات اخیر و سی ساله جمهوری اسلامی از کشتار مردم تا شکنجه ها و تجاوزات و از اعدام کودکان تا ترور مخالفین سیاسی در داخل و خارج بطور مفصل مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

همچنین از ساعت ۲ بعدازظهر با وجود باد و باران شدید تظاهرات در مقابل دادگاه بین المللی جنایی لاهه برگزار شد. هر شرکت کننده در این تظاهرات با در دست داشتن عکسهایی از جان باختگان به نمایندگی از جان باختگان و زندانیان سیاسی و قربانیان شکنجه ها و تجاوزات رژیم و به نمایندگی از خانواده های جان باختگان راه آزادی در ایران و به نمایندگی از میلیونها نفر در ایران که خواهان محاکمه سران جنایتکار جمهوری اسلامی میباشند، در مقابل دادگاه بین المللی لاهه تجمع کردند. در این تظاهرات فرشاد حسینی، مینا احدی، فرشته مرادی، سعید پرتو و فریده ارمان به زبان های فارسی انگلیسی و هلندی سخنرانی کردند.

در خلال این تظاهرات مینا احدی و فرشاد حسینی از طرف کمیته بین المللی علیه سانسور و کمیته بین المللی علیه اعدام با مسئولین واحد اطلاعات دادستانی دادگاه بین المللی جنایی لاهه دیدار و گفتگو کردند. در این دیدار ضمن ارائه و توضیح گزارش مبسوط و مفصلی از جنایات جمهوری اسلامی طی سی سال گذشته خواهان بررسی پرونده سران جمهوری اسلامی ایران در دادگاه بین المللی جنایی لاهه و بعنوان جنایت علیه بشریت، شدند. همچنین در این دیدار گزارش جداگانه ای در خصوص جنایات اخیر جمهوری اسلامی شامل لیست یکصد نفره جان باختگان شناسایی شده و گزارشات مربوط به دفن اجساد تعداد زیادی از جان باختگان بطور مخفیانه و در گورهای دسته جمعی را به اطلاع هیئت مذاکره کننده از سوی دادگاه لاهه قرار دادند. همچنین موضوع

شکنجه های اخیر در زندانها و به ویژه تجاوزاتی که به زندانیان سیاسی اعمال کرده اند را به اطلاع واحد اطلاعات دفتر دادستانی دادگاه بین المللی جنایی لاهه رساندند. فرشاد حسینی و مینا احدی در این دیدار تاکید کردند که ماشین جنایت جمهوری اسلامی در ایران با تمام قوا و ظرفیت خود مشغول تولید جرم و جنایت علیه بشریت میباشد. هر گونه تاخیر و مصالحه کاری برای اتخاذ یک اقدام بین المللی جدی و متوقف کردن این روند کشتارها با هر بهانه و توجیهی که باشد عملاً منجر به تداوم این جنایات میشود. هر روزی که پرونده جمهوری اسلامی در دادگاه بین المللی جنایی لاهه دیرتر بررسی شود دست این جانیان را برای تعرض به جان و حرمت مردم باز درازتر میشود. امروز نهادهای بین المللی و در راس آن دادگاه بین المللی جنایی لاهه بعنوان ارگانی که در مقابل دنیا وظیفه دارد جنایتکاران را به محاکمه کشد، باید عاجل ترین اقدامات را علیه مقامات و آمرین و عاملین این جنایتها اتخاذ کند. خواست محاکمه سران جمهوری اسلامی خواست میلیونها نفر مردم ایران و خواست صدها هزار شاکی خصوصی و سیاسی و عمومی جمهوری اسلامی است.

در پاسخ مسئولین واحد اطلاعات دادستانی دادگاه بین المللی جنایی لاهه ضمن استقبال و تشکر از ارائه این گزارشات اعلام کردند که براساس اطلاعات ارسالی برای درخواست محاکمه رهبران جمهوری اسلامی ما پرونده رسیدگی به این درخواست را باز کرده و شماره پرونده آن را تا روز دوشنبه ۳۱ آگوست برای شما ارسال میکنیم. مسئولین واحد اطلاعات دادستانی همچنین ضمن توضیح مکانیسمهای حقوقی پروسه این شکایت و در پاسخ به اقدام عاجل برای یک اقدام فوری علیه جنایات جمهوری اسلامی اعلام کردند با توجه به شکایات متعدد علیه دولت ایران، ما کیس و پرونده جمهوری اسلامی را بطور اضطراری در نظر گرفته و مورد بررسی قرار میدهیم. آنها همچنین اصافه کردند که ما در حال حاضر مشغول کار بر روی ۴ پرونده جنایت علیه بشریت از کشورهای اوگاندا، کنگو، سودان و آفریقای مرکزی میباشیم. در عین حال کار بررسی شکایت علیه رهبران جنایتکار در چند کشور را نیز در دست داریم و پرونده ایران را نیز بررسی خواهیم کرد.

مسئولین واحد اطلاعات دادستانی دادگاه بین المللی لاهه همچنین در خصوص شرایط و نحوه تکمیل پرونده مقامات جمهوری اسلامی اعدام داشتند با ارائه شماره پرونده جمهوری اسلامی شما میتوانید هر گونه اطلاعات یا حتی شکایات شخصی را نیز علیه دولت جمهوری اسلامی برای ما ارسال کنید. ما همه این اطلاعات را طبقه بندی کرده و به محض

تشخیص جرم پرونده را در دست اجرا قرار خواهیم داد.

باز شدن پرونده جنایت سران جمهوری اسلامی در دادگاه بین المللی جنایی لاهه یک اقدام مهم و یک فاز تعیین کننده در جهت گسترش و تعمیق یک سیاست فعال بین المللی علیه جمهوری اسلامی و سیاست های سرکوبگرانه و جنایتکارانه آن میباشد. با باز شدن این پرونده باید سیل میلیونی اعتراضات و شکایات شخصی و عمومی علیه جمهوری اسلامی روانه دفتر دادستانی دادگاه بین المللی لاهه شود. کمیته بین المللی علیه اعدام همینجا از کلیه کسانی که بهر نحوی شاهد یا شاکی جمهوری اسلامی هستند، میخواهد که از امروز کلیه شکایات خود را برای دادگاه بین المللی لاهه ارسال کنند. این شکایات تنها در چهارچوب تنگ و محدود یک پروسه خشک قضایی باقی نمانده و خود میتواند ماتریالهای مهمی برای گسترش یک جنبش سیاسی وسیع و بین المللی برای به محاکمه کشاندن جمهوری اسلامی نه تنها در دادگاههای بین المللی که در افکار عمومی مردم جهان بدل شود. ما همه مردم را به شرکت هر چه فعالانه تر در این جنبش دعوت میکنیم. جنبشی که در نهایت میتواند و باید به نقطه پایانی بر جنایت و اعدام در ایران بدل شود.

با ارائه شماره پرونده جمهوری اسلامی شما میتوانید هر گونه اطلاعات یا حتی شکایات شخصی را نیز علیه دولت جمهوری اسلامی برای ما ارسال کنید. ما همه این اطلاعات را طبقه بندی کرده و به محض تشخیص جرم پرونده را در دست اجرا قرار خواهیم داد.

کمیته بین المللی علیه اعدام کماکان فعالیتهای خود را برای جلب افکار عمومی جهانی نسبت به اعدامها و جنایات رژیم اسلامی ادامه خواهد داد. جهت کسب اطلاعات بیشتر یا همکاری در این زمینه ها با ما تماس بگیرید

مینا احدی

minaahadi@aol.com

0049 177 569 24 13

فرشاد حسینی

farshadhoseini@yahoo.com

0031-633602627

کمیته بین المللی علیه اعدام

۲۹ آگوست ۲۰۰۹